

کار ویراستاری، مثل عنوان ویراستار، برای بسیاری يك چیز عجیب و غریب و ناشناخته است. کسانی که با کتاب سروکار ندارند، مردم عادی کوچه و بازار، هیچ تصویری از این عنوان ندارند و چه بسا ویراستار بیچاره ناچار شود پیش این نوع آدمها شغل خود را چیز دیگری عنوان کند تا از دست بی‌اعتنایی تحقیرآمیز طرف یا سؤالهای پی‌درپی او، که سرانجام هیچ چیزی را برای سؤال‌کننده روشن نمی‌کند، نجات یابد. احياناً ویراستار پیش این آدمها احساس يك نوع حقارت و سرشکستگی می‌کند که چرا مثل دیگر مردم شغل اسم و رسم‌دار (و همچنین نان و آب‌دار) و مقبولی ندارد. برعکس، آدمهایی که به نوعی با کار کتاب سروکار دارند، بخصوص اگر دستی از دوز برآتش داشته باشند و وصف ویرایش و ویراستار را از زبان دیگران شنیده باشند، یا سروکارشان فقط چند بار آن هم به مدتی کوتاه با يك ویراستار افتاده باشد، احساسشان نسبت به ویراستار آمیزه‌ای است از ترس و احترام، ترس و احترامی که انسان در برابر يك موجود مافوق طبیعی حس می‌کند. در نظر ایشان، ویرایش يك نوع خم‌رنگرزی است که نوشته‌ای بی‌رنگ یا ترجمه‌ای کم‌رنگ را آب و رنگ و جلوه و جلا می‌بخشد. و ویراستار هم استاد این کارگاه است و آن هم استادی که شگردهای کار و فوت‌های کاسه‌گریش را به هیچ کس یاد نمی‌دهد، و احياناً این شگردها و فوت و فن‌ها اصلاً آموختنی نیست. به عبارت دیگر، ویراستار در نظر این گونه آدمها مثل هنرپیشگان سینما «نان قیافه‌اش را می‌خورد»، یعنی نان استعدادی را می‌خورد که به طور فطری به او ارزانی شده و قابل آموزش و انتقال هم نیست. و بعضی از ویراستاران هم هستند که از این طرز تلقی هیچ بدشان نمی‌آید: هر قدر که ویراستار از آن برخورد توأم با بی‌اعتنایی و تحقیر آدمهای عادی کوچه و بازار رنجه می‌شود، از این حالت تعجب و بهت‌زدگی همکاران مترجم و نویسنده خود غره می‌شود و باد به غیغ می‌اندازد. اما باید گفت که فقط هنرپیشگان بد نان قیافه‌شان را می‌خورند و فقط بینندگان هنر شناس فریفته چنین هنرپیشگانی می‌شوند، فقط ویراستاران بد دست و دل همکاران مترجم و نویسنده خود را می‌لرزاند و فقط نویسندگان و مترجمان تازه‌کار و احياناً بد دست و دلشان پیش ویراستار می‌لرزد. درست است، هرکسی از اینکه کارش مورد دآوری دیگران قرار گیرد نگران می‌شود، اما این نگرانی با احساس بی‌دست‌وپایی و بی‌پناهی در برابر داور بی‌قانونی که میل یا تشخیصی شخصیش تنها قانون او است، فرق دارد. نگرانی نسبت به قضاوت دیگران نشانه وجود قانونی است که شخص باید

بیماریهای ویراستاری

حسین معصومی همدانی

و در هر مورد هم راههایی برای پیشگیری بیماری یا علاج آن توصیه می‌شود.

ویراستار عیجو

بیماری ویراستار عیجو بیشتر يك بیماری اخلاقی است. ویراستار عیجو خودش را معصوم می‌داند و از دیگران هم توقع عصمت دارد. کافی است که در کتابی قطور به چند خطای فاحش یا جزئی برخورد کند تا آن کتاب را به کلی «غیر قابل ویرایش» و نویسنده یا مترجم آن را بی‌سواد و بی‌صلاحیت بشمارد، و حتی اگر در بند ملاحظات اخلاقی نباشد کوس رسوایی او را بر سر هر کوی و برزن بکوبد. در نظر ویراستار عیجو، بشر «جایز الخطا» نیست، و اگر خطایی از کسی سر زد باید عقوبت آن را ببیند، اگر چه این عقوبت رسوایی پیش خاص و عام باشد. فی‌المثل اگر ویراستار عیجو در يك کتاب فلسفی ببیند که مترجم اصطلاح ریاضی set را به «طبقه» ترجمه کرده است، فریادش به آسمان بلند می‌شود که چرا باید مترجمی اینقدر بی‌سواد و بی‌اطلاع باشد که نداند ترجمه set «مجموعه» است نه «طبقه». حال آنکه هر آدم با انصافی به کسی که حرفه اش فلسفه است حق می‌دهد که از معادل يك اصطلاح ریاضی بی‌اطلاع باشد. البته بهتر است که معادل آن را بداند، ولی اگر ندانست گناه نبخشودنی نکرده است.

بیماری عیجویی با بیماری توجه به جزئیات همراه است، ویراستار عیجو به قول فرنگیها درخت را می‌بیند اما جنگل را نمی‌بیند. او به جای آنکه به ترکیب کلی يك تألیف یا ترجمه و میزان توفیق مترجم یا مؤلف در ادای مقصود توجه کند، فقط در پی آن است که ببیند معادل فلان اصطلاح «درست» به کار رفته است یا نه، یا فلان قاعدهٔ املائی یا انشایی رعایت شده است یا نه. حتی اگر آن اصطلاح یا قاعده فقط پسند سلیقه او باشد و بس. چه بسا که ترجمه یا تألیفی با ارزش به حکم يك ویراستار عیجو مردود شناخته شده و احیاناً در گوشه‌ای پوسیده است، و حتی مؤلف یا مترجم آن سرخورده شده و کار تألیف و ترجمه را رها کرده است.

به ویراستار عیجو توصیه‌ای نمی‌توان کرد اما به او باید هشدار داد که نان خودش را آجر نکند. اگر بنا باشد که هیچ مؤلف یا مترجمی اصلاً خطایی نکند، پس ویراستار چکاره است؟ ویراستار برای این است که خطای صاحب اثر را ببیند اما از آن چماقی برای کوبیدن بر سر او نسازد، بلکه در عین حال و بر مراتب بیشتر، به محسنات و خوبیهای کار او هم توجه کند و سعی کند خطاها و کمبودها را از طریق توجه به خوبیها و پرورش دادن آنها

رفتارش را بر مبنای آن تنظیم کند، اما احساس بی‌پناهی نشانه کمال بی‌قانونی است:

اما نه ویراستاری يك استعداد فطری است و نه کار ویراستار بی‌قانون. ویراستاری در مرز میان علم و مهارت قرار دارد، و مثل علم و مهارت آموختنی است. هرچند چاشنی ذوق و هنر نتیجه کار ویراستار را جمال و کمال بیشتری می‌دهد بی‌این چاشنی هم کار ویراستار می‌گذرد، گرچه طعم و بوی يك کار کامل را ندارد، اما چاشنی تنها هیچ گرهی از کار او نمی‌گشاید. ویراستار از دو بابت با همکاران حروفچین و نویسنده و مترجم و ماشینچی خود فرقی ندارد: او نیز باید مثل ایشان چیزهای بسیاری را پیش از شروع به کار، و مهم‌تر از آن در جریان کار، بیاموزد، و مانند ایشان در معرض ابتلا به بیماریهای شغلی است. کارگر حروفچین مستعد ابتلا به مسمومیت ناشی از سرب است، اما بیماریهای شغلی ویراستار ظریفتر و نامرئی‌تر و خطرناک‌تر است، همچنانکه کار او هم ظریفتر است.

هرکسی که مدتی کار ویرایش کرده باشد و در هر مرحله از کار خود به پشت سر نگریسته باشد، با بسیاری از این بیماریها آشناست. نشانه‌های بیماری در ابتدا خفیف و نامحسوس است و اندک‌اندک آزار دهنده و خطرناک می‌شود. هم خود بیمار را می‌آزارد و هم اطرافیان او را. چیزی که در آغاز سلیقه شخصی است بعد از مدتی به صورت تعصب و لجبازی در می‌آید و علاقه به يك نوع رسم‌الخط، یا استعمال يك علامت خاص نقطه‌گذاری، یا يك اصطلاح خاص، به صدور دستور کلی و تخطی ناپذیر تبدیل می‌شود. خطرناک بودن بیماریهای ویراستاری در این است که اغلب این بیمارها با روحیات بیمار عجین می‌شود و به صورت طبیعت ثانوی او در می‌آید، به طوری که بیماری خود را عین سلامت می‌پندارد. این است که ویراستار باید همیشه مواظب خود باشد تا بیماری را هنگامی که هنوز دوره کمون خود را می‌گذراند تشخیص دهد و علاج کند، و گرنه بیماری او را از بین خواهد برد.

آنچه می‌خوانید نسخه‌ای نیست که پزشکی برای بیماران نوشته باشد، «توصیه‌هایی به ویراستاران جوان» هم نیست، بلکه گزارشهایی است که يك نفر که چه بسا خود مبتلا به این بیماریها بوده است یا هنوز هم هست، نوشته است. يك نوع «شرح حال بیمار» است، و تهیه کننده آن به بیماران نزدیکتر است تا به پزشکان، زیرا بالاخره، «استاد کسی است که به سرش آمده باشد». در این نوشته احوال چند بیمار به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد

ویراستار مبتلا به کتاب لغت

دو بیماری قبلی بیشتر جنبه اخلاقی دارد، هر چند با ناتوانی در کار و عدم مهارت و اطلاع هم بی ارتباط نیست، اما بیماریهایی هم هست که مستقیماً به کمبود قابلیت‌های حرفه‌ای در ویراستار مربوط می‌شود. در ویراستاری هم مثل هر کار دیگر، ضمن کار بسیاری چیزها می‌توان و باید آموخت، و در واقع قسمت اعظم چیزهایی که شخص در این حرفه می‌آموزد ضمن کار است. با این حال ویراستار پیش از شروع کار باید تا حدودی آموزش دیده باشد، چون «بی مایه فطیر است». این آموزش پیش از شروع کار، آموزشی است طولانی و پر زحمت. ما مدرسه تربیت ویراستار نداریم و شاید هیچ جای دیگری هم نداشته باشند. آموزش ویراستاری آموزش بدون معلم و پیش خود است.

هرودوتوس می‌گوید که یکی از فراغته مصر برای اینکه دریابد زبان طبیعی بشر چیست، دو کودک را از بدو تولد از پدر و مادر و همه آدمها جدا کرد و در جایی تنها رها ساخت. دو کودک بعد از اینکه کمی رشد کردند زبان باز کردند و کلمه‌ای به زبان فروگیاپی ادا کردند، و معلوم شد که زبان طبیعی بشر زبان فروگیاپی است. این داستان بی شبهه افسانه است. زبان را فقط در اجتماع می‌توان آموخت و آن هم در سنین خاصی. کسی که بین سنین دو تا چهار سالگی زبان مادریش را نیاموخته باشد فراگرفتن هر زبان دیگری بعد از این سن برایش بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌شود. خوشبختانه همه مردم - اگر کر و لال نباشند - حرف زدن به زبان مادری خود را بموقع یاد می‌گیرند، اما متأسفانه گونه‌های زبان فقط به زبان گفتاری منحصر نمی‌شود. ویراستار معمولاً با گونه نوشتاری زبان سروکار دارد و زبان نوشتاری نیز زیرگونه‌های مختلفی دارد. ممکن است کسی بتواند يك مقاله تحقیقی را خوب بنویسد - در حدی که متخصصان آن فن بتوانند کاملاً از آن استفاده کنند - اما از نوشتن يك کتاب تعلیمی عاجز باشد، و ممکن است داستان نویس خوبی از عهده هیچ يك از این دو کار بر نیاید.

ویراستاری طبعاً يك کار تخصصی است و ویراستاری هر کتابی را از هر کسی نمی‌خواهند. آیا شما ویراستار ریاضی هستید؟ اگر هستید پس حتماً باید به زبان فارسی عموماً و زبان ریاضی نویسی فارسی خصوصاً تسلط داشته باشید. اگر کتابی که ویرایش می‌کنید ترجمه يك متن بیگانه است حتماً باید آن زبان بیگانه را هم خوب بدانید. امتحانش ساده و مجانی است. ببینید آیا می‌توانید يك متن ریاضی را به زبان خودتان خوب و بدون اینکه با مشکل مهمی روبرو شوید، بنویسید، در حدی که مورد پسند

رفع کند. در مورد رسوا کردن صاحب اثر باید گفت که غیبت برای همه گناه کبیره است، اما برای ویراستار از همه «کبیره‌تر» است. روابط صاحب اثر و ویراستار تنها در صورتی می‌تواند سالم و سازنده باشد که بر پایه تفاهم و اعتماد استوار شود، کافی است که مترجم یا مؤلفی احساس کند که ویراستار عیب اثر او را پیش دیگری گفته است و آنگاه حتی به توصیه‌های بجا و بحق او هم توجه نکند. بیماری عیججویی حتی در صورتی که زیاد هم پیشرفته نباشد ضایعاتی به بار می‌آورد: گاهی ویراستار عیجو از دیدن خطایی کوچک در جمله یا عبارتی چنان ذوق زده می‌شود که برای اصلاح آن سراسر جمله یا عبارت را خراب می‌کند و مصداق ضرب المثل معروف می‌شود که «می‌خواست ابرو را درست کند، چشم را کور کرد».

ویراستار خطاپوش

ویراستار عیجو کار ویرایش را با نقد کتاب و کار نقد کتاب را با ایرادگیری اشتباه می‌کند. ویراستار خطاپوش نقطه مقابل ویراستار عیجو است. هرچه آن اولی سنگدل و بی گذشت است این دومی نازکدل و پرگذشت است. ویراستار خطاپوش عیب را می‌بیند اما به خیال خودش به توصیه شیخ ابوسعید ابوالخیر عمل می‌کند و جوانمردی را در این می‌داند که «شوخی مردمان را پیش چشم ایشان نیاورد»، و نتیجه این عمل بظاهر جوانمردانه او این می‌شود که خطایی که ممکن است پیش از چاپ کتاب با گردش قلمی رفع شود، رفع نمی‌شود و بعد از چاپ پیش چشمان چندین هزار خواننده نکه سنج و باریک بین و بدتر از همه پیش چشم چند تن منتقد عیجو ظاهر می‌شود. جوان بودن و تازه کار بودن نویسنده یا مترجم یا دوستی و خویشاوندی او با ویراستار و اینکه بالاخره انسان با گذشت زمان تجربه اش بیشتر می‌شود، هیچ يك نباید مانع از آن شود که شما در صدر رفع خطای نویسنده یا مترجمی جوان و بی تجربه، که شاید دوست یا خویشاوند شما هم باشد بر نیایید. شما که بخوبی مرز میان عیججویی و ویراستاری را می‌شناسید چرا این کار را نکنید؟ (البته اگر بتوانید بکنید! تجربه شخصی نویسنده می‌گوید که علت بیشتر خطاپوشیها جهل نسبت به خطاها است. ویراستار حس می‌کند که يك جای کار خراب است، اما نمی‌تواند تشخیص دهد که کجای کار خراب است، و این ضعف را پیش دیگران بزرگواری و جوانمردی جلوه می‌دهد و بر نظر پاک خطاپوش خود آفرین می‌گردد.)

ریاضیدانان قرار گیرد و مهمتر از آن خوانندگان هم از آن سر در بیاورند؟ ببینید آیا يك متن ریاضی را به آن زبان بیگانه خوب می‌فهمید و می‌توانید خوب ترجمه کنید؟ اگر نمی‌توانید، اگر خوانندگان از نوشته یا ترجمه شما سر در نمی‌آورند، گناه را به گردن نویسنده یا خوانندگان نگذارید. طبعاً ممکن است خواننده ای کودن یا نویسنده ای بدنویس باشد، اما همه خوانندگان کودن نیستند و همه نویسندگان بدنویسند. متنی دیگر و خوانندگانی دیگر را امتحان کنید، و اگر در همه موارد ناچار شدید که به بدنویسی نویسندگان یا کودنی خوانندگان حکم کنید، بدانید که حتماً عیب از خود شماست. بیهوده دیگران را متهم نکنید.

عیب از خود شماست و عیب بسیار عمده ای هم هست و این عیب را مراجعه مکرر به هیچ کتاب لغت یا کتاب دستور زبانی رفع نمی‌کند. رك و راست بگویم، زبان شما ضعیف است. کتاب لغت راهنمای بسیار خوبی است، اما معنای هیچ لغتی به چیزهایی که در کتاب لغت جلوش می‌نویسند منحصر نمی‌شود. معنی لغت از متنی که در آن به کار رفته است معلوم می‌شود و قدرت تشخیص این معنی جز با آشنایی طولانی و مستمر با زبانی که به آن می‌نویسید یا از آن ترجمه می‌کنید حاصل نمی‌گردد. با يك فرهنگ عربی به فارسی یا انگلیسی به فارسی یا فارسی به فارسی نه مترجم می‌توان شد و نه ویراستار (البته شاید بتوان معلم و دانشمند شد).

پس چه باید کرد؟ ابتدا باید کمی انصاف داشت. اگر مثلاً در مورد يك متن ترجمه شده اصل بسیاری از عبارات را نمی‌فهمید، یا می‌فهمید ولی نمی‌توانید ترجمه آن را اصلاح کنید، یکبار به یخه خودتان را خلاص کنید: بگویید نمی‌توانم و راحت شوید. و اگر در مورد چند کتاب مختلف چنین تجربه ای داشتید کار ویراستاری را رها کنید. این کار به زحمتش نمی‌ارزد.

اگر تجارب شما گوناگون است، گاهی در بیان مقصودی یا اصلاح جمله ای موفق هستید و گاهی ناموفق، گاهی مترجم و یا خواننده تغییراتی را که داده اید می‌پسندد و گاهی قبول نمی‌کند و با ذکر دلیل مردود می‌داند، شما می‌توانید ویراستار شوید. به شرط آنکه قبول زحمت فرمایید. باید بسیار مطالعه کنید، آن هم نه فقط در رشته تخصصی خودتان. کسی که حتی يك داستان به زبان فرانسه نخوانده است نمی‌تواند يك متن فیزیکی ترجمه شده از فرانسه را ویرایش کند. زبان فارسی که جای خود دارد. هیچ دوره فشرده ای برای آموختن ویراستاری وجود ندارد. شما می‌توانید و باید ضمن کار ویراستاری زبان خودتان را هم بهتر کنید، اما نمی‌توانید از طریق ویراستاری و به خرج دستگاهی که به شما

حقوق یا دستمزد می‌دهد، زبان یاد بگیرید. اگر مطالعه منظم داشته باشید و دنبال این کار را هیچ وقت رها نکنید، بعد از مدتی از ابتلا به کتاب لغت هم شفا می‌یابید. می‌بینید که کتاب لغت دیگر حاکم بر سرنوشت شما نیست بلکه فرمانبر شماست. خیلی راحت می‌توانید از میان معانی مختلف و حتی متضادی که در کتاب لغت جلوی لغتی ردیف شده است معنی مناسب را پیدا کنید. می‌توانید از کتابهای لغت به زبان اصلی هم که معمولاً مفصل تر و مفیدتر اند، استفاده کنید، ظرافتها و ریزه کاریهای زبان اصلی را آسان در- می‌یابید و قالب مناسب برای بیان آنها را در زبان خودتان براحتی پیدا می‌کنید، و اگر به بیماریهای دیگر مبتلا نشوید امید هست که ویراستار خوبی از آب در بیایید.

ویراستار هیچ ندان

مشکل ویراستار هیچ ندان به خلاف ویراستار مبتلا به کتاب لغت به زبان مربوط نمی‌شود، بلکه مشکلی است علمی و تخصصی. ویراستار هیچ ندان از موضوع کتابی که می‌خواهد ویرایش کند خبر ندارد. البته لازم نیست که ویراستار در آن موضوع متخصص درجه اول باشد، اما حداقلی از آشنایی با موضوع ضروری است، و این حداقل بسته به نوع کتاب فرق می‌کند. تشخیص این حداقل با کیست؟ چه کسی بهتر از خود شما؟ پس کلاه خودتان را قاضی کنید. با این حال چند توصیه می‌توان کرد:

اگر شما دکترای زبان و ادبیات عربی دارید (و علی الاصول بر زبان فارسی هم مسلطید) و حتی اگر چندین متن ادبی را از عربی به فارسی ترجمه کرده اید یا ویرایش کرده اید و ترجمه ها و ویرایشهای شما هم قبول عام یافته است، باز هم دلیلی ندارد که مثلاً ترجمه شفای بوعلی به فارسی را ویرایش کنید. زیرا برای این کار باید فلسفه بدانید و خوب هم باید بدانید. علاقه تنها کافی نیست.

تا مفهوم جمله ای را در متنی در نیافته اید در آن دست نبرید. وقتی خانه از پای بست ویران است از نقش ایوان چه حاصل؟ هر تغییری در متن حاصل اجتهاد است و شرط اجتهاد علم است، پس در موضوعی که علم ندارید اجتهاد نکنید. و اگر می‌بینید که معانی جملات بسیاری را از لحاظ علمی در نمی‌یابید، بدانید که مرد این میدان نیستید. خیلی ساده، ویرایش آن را رها کنید و کار را به کاردان بسپارید. البته لزومی ندارد که همه چیز را بدانید، اما هیچ خوب نیست که هیچ چیزی هم ندانید.

برای آنکه دریابید آیا از عهده ویرایش متنی بر می آید، پیش از شروع به ویرایش آن يك مرور کلی در آن بکنید. سطح مطالب کتاب را با میزان معلومات خود بسنجید. نوع کتاب را در نظر بگیرید: معمولاً ویرایش يك کتاب درسی تخصص کمتری می خواهد تا ویرایش يك مقاله تخصصی. شرط ویرایش کتب ادبی و هنری و فلسفی، مانند ترجمه آن، این است که مترجم یا ویراستار حال و هوای اندیشه و احساس نویسنده را بخوبی دریابد؛ یعنی دوق می خواهد. بدون ذوق ممکن است هنرنامه‌های مترجم یا نویسنده اصلاً دستگیرتان نشود و آنها را حمل بر خطا کنید. و این خطر بسیار مهی است.

نکته دیگر اینکه ویرایش کتب تالیفی علمی نیازمند تخصص است و آن هم تخصصی در حد نویسنده یا حتی بالاتر از آن. و نکته آخر اینکه ویراستار هیچ ندان مباحثید، اما ویراستار همه چیز دان هم مباحثید.

ویراستار همه چیز دان

«همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده اند.» راستی این کلام حکیمانه از کیست؟ ممکن است بعضی از ما جواب این سؤال را بدانند و بسیاری هم، مثل من، ندانند. زمانی بود که دانستن پاسخ این گونه سؤالات علم حساب می شد و به کسی که مثلاً تاریخ تولد و وفات بحرّی را می دانست یا قصاید ابونواس را از برداشت یا عدد π را تا بیست رقم اعشار از حفظ می گفت یا نام زادگاه پاستور را می دانست، «علامه» می گفتند. امروزه این گونه علامه ها جایی در عالم علم ندارند، زیرا حجم معلومات بشر بقدری است که هر کس هر قدر هم که بداند، باز هم خیلی کم می داند، و اصولاً انباشتن انبان ذهن از این گونه «معلومات» هیچ فایده ای ندارد. بیست و پنج سال پیش از این، يك کامپیوتر الکترونیکی عدد π را تا ۳۰۸۹ رقم اعشار در ۱۵ دقیقه محاسبه کرد، و امروزه حتماً این رقم چند برابر شده است. اما نکته ای که تقریباً یقینی است این است که هیچ يك از ریاضیدانانی که در این کار دست داشته اند نمی توانسته اند عدد π را تا بیست رقم اعشار از حفظ بگویند.

در هر کتابی که برای ویرایش به دست می گیرید دو نوع مطلب هست، یکی مطالبی که به واقعیات مربوط می شود و دیگر مطالبی که نظر نویسنده را در مورد آن واقعیات بیان می کند. مثلاً اینکه جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسمعیل هر دو قصیده سرا بوده اند واقعیت تاریخی است، اما اینکه قصاید کدام يك از این دو زیباتر است مطلبی است که به نظر شما مربوط می شود.

سخن ما در اینجا راجع به مطالب نوع اول است. ویراستاران به حکم حرفه خود با واقعیات بسیاری سروکار پیدا می کنند. در هر کتاب اشاره های بسیاری به امور واقع می شود، و ویراستار موظف است، و شاید یکی از عمده ترین وظایف او این است که درستی این واقعیات را تحقیق کند. اگر کسی توی گاراژ از شما بپرسد که فاصله تهران تا شیراز چقدر است، به او جواب می دهید که «فکر می کنم» حدود نهصد کیلومتر است. و این اتفاقاً رقم خوبی است. و اگر شما بتوانید به سؤالات متعددی از این نوع جوابهای تقریباً درستی بدهید، می توانید در مسابقه هوش شرکت کنید و برنده هم بشوید. و مردم هم شما را آدم همه چیز دانی حساب می کنند.

واقعیات همیشه هنگام نقل در معرض تحریف اند. برای هر ویراستاری هنگام ویرایش چنین پرسشهایی مطرح می شود:

- عید اضحی در چه روزی و در چه ماهی از سال قمری است؟

- فاصله تهران تا شیراز چند کیلومتر است؟
- رقم سوم اعشار عدد e (پایه لگاریتم طبیعی) چیست؟
- زیدبن علی (ع) در چه سالی شهید شد؟
- علامت شیمیایی باریم Br است یا Ba ؟
- «ابن ابی اصیبه» درست است یا «ابن ابی الاصبیه»؟
- «مجریطی» منسوب به چه شهری است؟
- نویسنده کتاب آلیس در سرزمین عجایب کیست؟
- تابع monotone را به فارسی چه می گویند؟
- «اقتناص» درست است یا «اغتناص»؟

اینجا دیگر «فکر کردن» فایده ندارد. جواب این پرسشها را با فکر کردن نمی توان داد، بلکه باید به يك مرجع موثق مراجعه کرد. اتکا به حافظه یا حدس این نوع موارد خطرناک است. در مورد کتابهای ترجمه ای بهترین مرجع اصل کتاب است. هر نکته ای را که به امور واقع مربوط می شود با اصل کتاب تطبیق کنید، حتی اگر از درستی آن تقریباً مطمئن باشید، و حتی اگر در درستی مطلبی در اصل کتاب شك دارید سعی کنید آن را با منبع دیگری بسنجید. ویراستاری که به این نوع پرسشها از روی حافظه جواب می دهد، ویراستار همه چیز دان است ولی همه کاره هیچ کاره است و در موارد بسیاری ممکن است دچار اشتباه شود. هنر ویراستار این نیست که پاسخ هر پرسشی را بداند، بلکه هنر او در این است که بداند پاسخ پرسش خود را در کجا جستجو کند. هر ویراستاری باید به تناسب کار خود مراجع لازم را تهیه کند و همیشه دم دست

داشته باشد. ویراستاری که روی میر و قفسه کتابهایش از کتابهای مرجع تهی باشد ویراستار بدی است.

ویراستار واژه‌باز

بیماری واژه بازی معمولاً گریبانگیر مترجمان و ویراستاران می‌شود که کارشان ترجمه یا ویرایش متون علمی و فلسفی است. طبیعی است که هر علمی مقداری اصطلاح دارد. این اصطلاحات عموماً (جز در مواردی که کسی اصطلاح به اصطلاح «بی پدر و مادر»ی بسازد) از زبان معمولی گرفته شده‌اند؛ منتهی کاربرد آنها در یک علم خاص و به یک معنی معین، شأن و تشخیص ویژه‌ای به آنها بخشیده است. به طور کلی اصطلاحات هر زبان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

(۱) اصطلاحاتی که فقط در یک علم یا در چند علم به کار می‌روند و کاربرد روزمره ندارند یا در زندگی روزمره به همان معنی اصطلاحی به کار می‌روند؛

(۲) اصطلاحاتی که فقط در یک علم به کار می‌روند و کاربرد روزمره هم ندارند؛

(۳) اصطلاحاتی که در بیش از یک علم به کار می‌روند و کاربرد روزمره هم دارند.

از اصطلاحات نوع (۱) می‌توان اصطلاح tertium non datur را مثال آورد. این اصطلاح یک اصطلاح منطقی است و در متون غیر منطقی معمولاً به کار نمی‌رود یا اگر نادرتاً به کار رود به همان معنی منطقی آن به کار می‌رود. (و در اغلب موارد منظور به کار برنده آن اظهار فضل است) یا اصطلاح habeas corpus که اصطلاحی است حقوقی و فقط به معنی حقوقی آن به کار می‌رود. یا اصطلاح morpheme که فقط در زبان‌شناسی کاربرد دارد. یا واژه enthalpy که فقط در فیزیک استعمال می‌شود، یا اصطلاح monogamy که فقط در جامعه‌شناسی رایج است. این نوع اصطلاحات، جزاز نظر تشبیتی که ممکن است در وضع معادل فارسی برای آنها پیش بیاید، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

از اصطلاحات نوع (۲) می‌توان اصطلاح amphibian را ذکر کرد که هم به معنی «دوزیست» (در زیست‌شناسی) است و هم نام نوعی هواپیما. یا اصطلاح ریاضی derivation (به معنی مشتق-گیری) که لغت رایجی هم هست، یا اصطلاحات فیزیکی force و power و energy که معانی روزمره آنها بر همه معلوم است. یا اصطلاح ریاضی set که در زندگی روزمره هم بسیار رایج است. اصطلاحات نوع (۳) از دو نوع قبل پر شماره تراند. مثلاً

اصطلاح depression هم به معنی «بحران» است (در اقتصاد)، هم به معنی «افسردگی» (در روانشناسی) و هم در زبان روزمره معنی گودال می‌دهد. یا اصطلاح function که در ریاضی «تابع» و در جامعه‌شناسی «کارکرد»، یا «کارویژه»، یا «...» معنی می‌دهد و در زبان روزمره هم به صورت یک فعل یا اسم بسیار رایج به کار می‌رود. یا کلمات integration (ریاضیات و جامعه‌شناسی) و mobility (فیزیک نیمه هادیها و جامعه‌شناسی) یا idea (در فلسفه و زبان معمولی) یا catastrophe (زمین‌شناسی و ریاضیات) یا critical (فلسفه و فیزیک) یا analysis (شیمی، فلسفه و ریاضیات) یا morphology (زبان‌شناسی، زمین‌شناسی، جانورشناسی) که همه در زبان معمولی به معنایی غیر از معنی اصطلاحی‌شان در هر یک از علوم فوق به کار می‌روند.

یکدست کردن اصطلاحات از وظایف مبرم هر ویراستار است. اما باید دید که مرز اصطلاح و واژه معمولی چیست و مرز میان معانی یک اصطلاح در چند علم مختلف در کجاست؟ و مشکل ویراستار واژه باز از همینجا آغاز می‌شود.

بیماری واژه بازی دو علت دارد، که یکی بی بند و باری مترجم است و دیگری تخصص گرایی ویراستار. طبعاً اگر مترجمی مثلاً در یک متن زمین‌شناسی واژه stratum را یک جا به «لایه» و جای دیگری به «قشر» ترجمه کند، ویراستار به طور عکس العملی در خود این تمایل را حس می‌کند که هر جا که «قشر» هست، خط بزند و بجای آن «لایه» بگذارد یا به عکس، و اگر بفرض در همان متن زمین‌شناسی یا در کتاب دیگری واژه stratum به معنی جامعه شناختی این کلمه به کار رفته باشد، احتمال زیاد دارد که ویراستار این بار هم به جای آن «لایه» بنویسد، و حال آنکه شاید اصطلاح «قشر» در جامعه‌شناسی به جای stratum رایجتر از «لایه» باشد. از طرف دیگر، ویراستاری که کارش ویرایش متون فلسفی است شاید نداند که واژه critical در فیزیک به «بحرانی» ترجمه می‌شود، و مثلاً آن را به «نقدی» یا «انتقادی» تبدیل کند. ویراستار ریاضی تمایل دارد که همه جا به جای واژه function «تابع» بگذارد و ویراستار جامعه‌شناسی تمایل دارد که همه جا آن را به «کارکرد» (یا اصطلاح رایج دیگری) تبدیل کند.

اما متأسفانه بیماری در همین جا متوقف نمی‌شود، بلکه پیشتر می‌رود و از آن حتی یک شبه نظریه تمام عیار بیرون می‌آید که من آن را، به دلیل نبودن اصطلاح بهتر، «نظریه ترجمه یک به یک» نام می‌نهم. به موجب این نظریه، که بر ذهن بسیاری از ویراستاران و مترجمان ما حاکم است، بین هر دو زبانی یک تناظر یک به یک

برقرار است. بدین معنی که هر واژه‌ای در زبان اول دارای يك، و فقط يك، معادل در زبان دوم است و هر واژه‌ای در زبان دوم معادل واژه‌ای است از زبان اول. به نظر من، این نظریه حاصل سوء تفاهم در مورد اصطلاحات و فرق نهادن میان اصطلاح و واژه‌های عادی است. مثلاً واژه *function* را در نظر بگیرید. این واژه در ریاضیات به «تابع» ترجمه شده است، و این ترجمه خود داستانی دارد. مفهوم تابع به صورتی که در دبیرستان به ما می‌آموختند، با مفهوم «علیت طبیعی» رابطه دارد. بدین معنی که همچنانکه علت معلول را با خود می‌کشد، یعنی معلول از علت تبعیت می‌کند، «تابع» هم از «متغیر» تبعیت می‌کند. این مفهوم تابع با مفهوم امروزی آن، یعنی يك رابطه دو سویی که در آن هیچ يك از دو سوی رابطه «تابع» دیگری نیست، چندان ربطی ندارد. (یعنی ربط منطقی ندارد، و گر نه ربط تاریخی دارد.) اتفاقاً مفهوم *function* در جامعه‌شناسی هم ناظر به همین معنی است. وقتی می‌گوییم که دو نهاد اجتماعی با هم رابطه *functional* دارند، بدین معنی نیست که یکی از آن دو نهاد «تابع» دیگری است. بلکه درست برعکس است، یعنی در جامعه‌شناسی رابطه «کارکردی» (*functional*) در برابر رابطه «علی» (*causal*) است. آیا با این توضیحات (که از مقوله دخالت در معقولات بود و هرگونه بی‌دقتی در بیان آن را خواهید بخشید) ما باید واژه تابع را از واژگان ریاضی بیرون کنیم و به جای آن «کارکرد» بگذاریم؟ به نظر من به هیچ وجه. درست است که واژه تابع مفهوم امروزی *function* را نمی‌رساند، اما از طرف دیگر، اولاً واژه‌ای است جا افتاده و رایج. ثانیاً چه کسی ضمانت می‌دهد که واژه دیگری (مثلاً «کارکرد») فردا بتواند از عهده بیان تحولات معنی واژه *function* در ریاضیات برآید؟ مگر از يك واژه دست تنها چقدر می‌توان توقع داشت؟ مفهوم دقیق ریاضی «تابع» را باید تعریف تابع برساند نه معنی لغوی واژه تابع. پس به جای واژه *function* در جامعه‌شناسی هم «تابع» بگذاریم؟ باز هم به نظر من به هیچ وجه لازم نیست. واژه *function*، بمعنی جامعه‌شناسی آن، واژه‌ای است جدید و مفهوم آن هم جدید است، پس چه بهتر که معادلی برای آن وضع کنیم که مقداری از معنی آن را برساند. مثالی که زدم نمونه بسیار خوبی نبود. در مواردی میان معانی يك واژه در دو علم مختلف وجه تشابه اندکی وجود دارد. مثلاً میان معنی واژه *integration* در ریاضیات و همین واژه در جامعه‌شناسی جز معنی لغوی این واژه وجه تشابهی وجود ندارد. پس براحتی می‌توان برای هر يك از آنها معادل جداگانه‌ای وضع کرد. مدلول واژه *field* در ریاضیات (جبر) با مدلول آن در فیزیک بکلی

فرق دارد؛ پس هیچ اشکالی ندارد که در مورد اول آن را به «هیأت» و در مورد دوم به «میدان» ترجمه کنیم. از طرف دیگر، مفهوم واژه *coexistence* در علوم سیاسی (مثلاً در ترکیب *peaceful coexistence*) به مفهوم واژه *symbiosis* در زیست‌شناسی بسیار نزدیک است و هر دو را می‌توان به «همزیستی» ترجمه کرد.

با همه این احوال، در کاربرد اصطلاحات همواره باید به متن توجه داشت. اصطلاح *axiom* اگر در يك متن هندسه اقلیدسی به کار رفته باشد باید به «اصل متعارفی» ترجمه شود، اما همین اصطلاح را در يك کتاب هندسه غیر اقلیدسی یا فیزیک کوانتومی باید به «اصل موضوع» ترجمه کرد؛ زیرا در علم جدید تمایز میان «اصل موضوع» و «اصل متعارفی» تقریباً از میان رفته است و دو واژه *axiom* و *postulate* که در ابتدا دارای دو معنی کاملاً متمایز بوده‌اند، امروزه معمولاً به يك معنی استعمال می‌شوند. واژه *idea* را در بسیاری از متون فلسفی می‌توان برحسب مورد به «مثال» یا «مفهوم» ترجمه کرد (یا همان اصطلاح «ایده» را به کار برد)، اما همین واژه در فلسفه کانت (بخصوص با املای *Idea*) معنی خاصی دارد و معادل ویژه‌ای می‌خواهد.

واژه‌های *force* و *power* و *energy* در فیزیک کاملاً متمایزاند و هر يك تعریف خاصی دارد و بنابراین باید برای هر کدام معادل خاصی قرار دارد. اما معنی متعارف این سه واژه بسیار به هم نزدیک است؛ در يك متن معمولی می‌توان بجای *power* «نیرو» و بجای *force* «توان» گذاشت، بدون آنکه هیچ اشکالی پیش بیاید. و گذشته از این هر جا که واژه‌ای به معنی اصطلاحی به کار نرفته باشد هیچ لزومی ندارد که دنبال معادلی برای آن بگردیم. بلکه می‌توانیم آن را در جمله حل کنیم، یعنی جمله را باید ترجمه کنیم نه این واژه خاص را.

این بحث مفصل را در چند جمله می‌توان خلاصه کرد:

- (۱) هیچ زبانی ترجمه هیچ زبان دیگری نیست؛
- (۲) برای هر اصطلاحی در هر علمی باید يك معادل واحد به کار برد؛
- (۳) لزومی ندارد که معادل يك اصطلاح در دو علم مختلف یکی باشد؛
- (۴) باید معنی اصطلاحی هر واژه را از معنی عادی آن تمیز داد.

ذوق سلیم غیر از سلیقه شخصی شماست. آنچه را که ذوق سلیم می‌پسندد دست نزنید.

چند توصیه کلی به ویراستاران

- (۱) همیشه به نظر صاحب اثر و تخصص او احترام بگذارید؛
- (۲) سلیقه شخصی خود را پیشنهاد نکنید، اما سعی در تحمیل آن نداشته باشید؛

- (۳) از خطاهایی که به واقعیات مربوط می‌شود به هیچ وجه نگذرید؛

- (۴) هر جا که نمی‌توانید با صاحب اثر به توافق برسید، کار را پیش شخص ثالثی که مورد قبول هر دوی شماست به داوری ببرید.

سخنی با صاحبان آثار

نه هیچ ویراستاری به این بدی است که گفتیم و نه شما در برابر هیچ يك از این بیماری‌ها مصونیت دارد. در اینجا ویراستاری سفره دلش را پیش شما باز کرد و از بیماری‌هایی که شاید خودش بیش از هر کس دیگر بدانها مبتلاست بدون پرده پوشی حرف زد. پس ویراستار موجود عجیب و غریبی نیست. کار ویراستار دنباله کار شماست. مطمئن باشید که هیچ ویراستار خوبی نمی‌تواند ترجمه یا تالیف بسیار بد شما را بسیار خوب کند، و اگر کار شما خوب باشد هیچ ویراستار بیماری نمی‌تواند آسیب کلی بدان وارد سازد.

این درد دلها را با داستانی خاتمه می‌دهم. تا بدانید که ویراستاری چه کار بی‌اجر و مزدی است و سهم ویراستار در افتخارات صاحب اثر چقدر است. یکی از شعرای معاصر انگلیسی به نام الیوت (T. S. Eliot) منظومه‌ای را که سروده بود برای ویرایش به دوست شاعر خود پاند (E. Pound) سپرد. (ویرایش شعر هم صیغه عجیبی است!) پاند بیش از دو سوم این منظومه را دور ریخت، پاره‌های آن را پس و پیش کرد و بسیاری تغییرات دیگر در آن داد و حاصل کار خود را به شاعر بازگرداند. شعر بدین صورت ویرایش شده چاپ شد. (شاعر منظومه را به ویراستار آن اهدا کرده است.)

این منظومه یکی از معروفترین منظومه‌های زبان انگلیسی است و شاعر آن از جمله بزرگترین شعرای انگلیسی زبان، و آن ویراستار دقیق و سختگیر و سختکوش در مقایسه با او از شهرت و مقبولیت کمتری برخوردار است. بیچاره ویراستار!

ویراستار زبان آفرین

ویراستار پاسدار زبان خویش است. اما باید معنی «خویش» را در این جمله روشن کرد. شما يك جمله یا بند را به چند مترجم مختلف بدهید. چند ترجمه مختلف از آن به شما خواهند داد. از میان این چند ترجمه ممکن است یکی غلط باشد و یکی منظور را درست نرساند. اما بقیه غلط نیستند، منظور را هم بخوبی می‌رسانند، اما عین هم نیستند. ممکن است یکی از این ترجمه‌ها به مذاق شما خوشتر بیاید. اما این پسند شخصی شماست و دلیل بر برتری آن بر دیگر ترجمه‌ها نمی‌شود.

خلاصه، برای بیان يك منظور در هر زبان راههای مختلفی وجود دارد. شما ممکن است یکی از این راهها را بیشتر پسندید و دیگران ممکن است راه دیگری را ترجیح دهند. در چنین مواردی چه باید کرد؟ به نظر من حکم کلی در این گونه موارد این است: باید به سبک و سلیقه مترجم یا مؤلف احترام گذاشت.

معنی احترام گذاشتن این نیست که هیچگونه پیشنهاد اصلاحی به صاحب اثر ندهید. پیشنهاد خود را بدهید. اما سلیقه خود را به او تحمیل نکنید. يك مثال ساده: واژه‌های شجاعت و دلاوری هر دو در فارسی جا افتاده‌اند. ممکن است من واژه دلاوری را بیشتر پسندم، اما نباید استعمال شجاعت را برای دیگران ممنوع کنم.

ویراستار زبان آفرین منکر این حکم است. از نظر او «زبان خویش» یعنی زبانی که خودش می‌پسندد، نه زبانی که اهل زبان می‌پسندند. ویراستار زبان آفرین فقط يك سبک را قبول دارد. در زبان چیزهای واجب داریم و چیزهای حرام، اما چیزهای مستحب و مکروه و مباح هم داریم. ویراستار باید در مورد رعایت واجبات و دوری از محرمات تعصب و اصرار داشته باشد، رعایت مستحبات و اجتناب از مکروهات را باید توصیه کند و با امور مباح باید اصلاً کاری نداشته باشد.

برای ویراستار زبان آفرین هر کاری یا واجب است یا حرام و طبعاً آدمهایی را که چنین کیش خشکی را نمی‌پسندند از خود می‌رنجاند و کار را بر خودش هم دشوار می‌کند.